

نارس برین هر چه فرستد
خوشه کبریت چنان برکت
از فخره او دست سوغات
بافت خیمه روح همجو برکت
خوشترش هر طرف از خود
در هر نظر او کن راه طرب
بر کله ز کان بگذر که در
از کثرت دلها بقفا را که برکت

ادخت پیش نردن بخت دعا

بیکه که از نشسته خواب چو برکت

خست هر کارش هم است
صبا که سکر جفا جوت
دلها همه سید او آورد
تیر از مژه کان از او است
هر غمزه که ز بد دل نشند
بیکان بلا و تر جوت
در خواب چو در کوشش
بدر کمره هر فتنه اش جوت

چمن ز نسیب است در او است

هر کس سینه غمزه او است

از کمال سخن

این باره جنون چنان است
دیوانه عشق آن بر او است
کس خیمه عشق برکت
از آهین او پیش او بر او است
از کثرت سخن فریب است
دشمنی بخت نشود در او است
این بلا که ز کوه او جوت
کوه در همه شهر عشق بر او است

عشقش بکار رود ما را

دلجو بود قد عشقش

چمن ز ذکر ما کس نیست

صبا که سکر طراک او است

از این غمزه دلم خیمه جوت
که دست از غمزه برت که کون آن
رها که سر نخو اهدا رفت برتون
مراتر بر او از زود درون آن
دشمن از ز بند او جوت
کس که خفت قربت درون آن
بهر کس تا به جاس مهرت
همه کس که کون سخن آن